

سه‌گفتمانِ ایجاد هویت ملی ایران

سوسن سیاوشی

"نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم". این شعار به طور مکرر در تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه نتایج رسمی اما مشکوک انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ایران به گوش می‌رسید.^۱ اعلام پیروزی چشمگیر رئیس‌جمهور وقت، محمود احمدی‌نژاد، همراه با زمان‌بندی و نحوه شمارش آرا، تعداد زیادی از مردم را متقاعد کرد که در انتخابات تقلب شده است. ایران چند هفته دچار آشوب بود هنگامی که صدها هزار، و گاهی میلیون‌ها نفر به خیابان‌ها سرازیر می‌شدند تا به نتیجه‌ی انتخابات اعتراض کنند و خواهان بازشماری آرا شوند. پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و غنی، دیندار و سکولار، همگی در این تظاهرات شرکت می‌کردند. تنوع شرکت‌کنندگان سؤالاتی را درباره‌ی ماهیت این "ما" مطرح می‌کند. شرکت‌کنندگان چه کسانی بودند، کدام منافع و مطالبات مشترک باعث می‌شد که خود را اعضای یک جامعه بپندارند، تلقی حکومت و گروه‌های تبعیدی از این اجتماع و مطالباتش چه بود و چه برچسب‌هایی به آن می‌زدند؟ این پرسش‌ها که مختص این دوره‌ی زمانی است، سؤالات کلّی‌تر، ماندگارتر، و در عین حال مناقشه‌انگیزی را درباره‌ی هویت ملی ایران و نسبتش با شکل و کارکرد حکومت این کشور مطرح کرد.

در ایران مدرن، گفتمان‌های متمایزی درباره‌ی مفهوم هویت ملی ایجاد شده است. در این پژوهش، روایت‌های برساخته‌ی نخبگان حاکم بر ایران، سلطنت‌طلبان تبعیدی،^۲ و جنبش سبز را با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد. چون طبقه‌ی حاکم و سلطنت‌طلبان در جدیدترین تعاریف خود از هویت ملی به وضعیت جنبش سبز پرداخته‌اند، به این دو نسخه‌ی رقیب هویت ملی به طور خاص توجه خواهیم کرد. بر اساس این مقایسه‌ها به دو نکته اشاره خواهیم کرد: نخست این که به رغم این که نخبگان حاکم و سلطنت‌طلبان یکدیگر را نمونه‌ای بارز از دیگری می‌دانند، روایت‌هایشان درباره‌ی هویت ملی، به ویژه در مقایسه با روایت جنبش سبز، شباهت‌های فراوانی با هم دارد. دوم این که روایت جنبش سبز از هویت ملی بسیار پویاتر، گشوده‌تر، و فراگیرتر از روایت‌های نخبگان حاکم یا سلطنت‌طلبان است.

^۱ این مقاله ترجمه‌ی اثر زیر است:

Sussan Siavoshi, 'Construction of Iran's National Identity: Three Discourses' in Aghaie, Kamran Scot & Marashi, Afshin (eds.) (2014) Rethinking Iranian Nationalism and Modernity, University of Texas Press, pp. 253-274.

سوسن سیاوشی استاد دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه تربیتی در سن آنتونیو (تگزاس) و نویسنده کتاب "آیت الله دگراندیش: زندگی و اندیشه حسین علی منتظری" است.

^۲ برای این پژوهش، سازمان‌های سلطنت‌طلب را به علت تأکیدشان بر هویت ملی انتخاب کرده‌ام. بسیاری از دیگر گروه‌های اپوزیسیون، حتی آنهایی که خواهان نابودی کامل جمهوری اسلامی، نهادها و رهبری آنند، به هویت ملی نمی‌پردازند، در حالی که بسیاری از سلطنت‌طلبان، در حمله به جمهوری اسلامی، اغلب به مفهوم ملت و هویت ملی می‌پردازند.

ابتدا می‌خواستیم که برای چارچوب تطبیقی‌ام از رهیافت ثنویت‌گرای کلاسیک به تحلیل ملیت و ملی‌گرایی (ملی‌گرایی قومی/فرهنگی در برابر ملی‌گرایی مدنی) استفاده کنم. این رهیافت بر این فرض استوار است که ملی‌گرایی مدنی به ویژگی‌هایی نظیر نژاد، دین و قومیت توجه نمی‌کند و، بنابراین، فراگیر، عام‌گرا و به طور کلی لیبرال است. از سوی دیگر، ملی‌گرایی قومی/فرهنگی بر تصویری از ملی‌گرایی استوار است که خاص‌گرا، غیر لیبرال، و بنابراین انحصارطلب است.^۳ گویا نخبگان حاکم بر ایران و بخش عمده‌ای از سلطنت‌طلبان تبعیدی عمدتاً از منظری فرهنگی مثل دین، قومیت یا زبان به جامعه‌ی مرجع خود می‌نگرند، یعنی ویژگی‌هایی که همگی انتسابی‌اند و به حذف و طرد می‌انجامند. اما ظاهراً رهیافت جنبش سبز به مفهوم ملت بر توسل به بُعد سیاسی دولت ملی، یعنی حاکمیت قانون، قواعد بازی جمهوری‌خواهانه، و شهروندی استوار است و بنابراین فراگیرتر به نظر می‌رسد. با وجود این، نمی‌توان نقد مهم این رهیافت قاطع دوگانه را نادیده گرفت.^۴ نمونه‌های دیگری وجود دارد که به این پژوهش کمک می‌کند. برای مثال، ملی‌گرایی فرانسوی فعلی و ملی‌گرایی ترکیه در دوران آتاتورک، که هر دو ملی‌گرایی مدنی خوانده می‌شوند، گرایش‌های انحصارطلبانه‌ای دارند- در مورد "شهروندان" مسلمان در فرانسه و اسلام‌گرایان در ترکیه. در هر دو مورد، مسلمانان یا اسلام‌گرایان از آزادی نمایش بعضی از جنبه‌های هویت خود در سپهر عمومی محروم شده‌اند (مثلاً ممنوعیت حجاب). مهم‌تر این که ملی‌گرایی فرانسوی و ترکیه‌ای نشان می‌دهند که دسته‌بندی‌های مفهومی ثنویت‌گرای منظم چه قدر دشوارند زیرا هر یک از این ملی‌گرایی‌ها در اصل بر قومیت یا آداب و رسوم فرهنگی مشخصی استوار است. همین مشکل دسته‌بندی منظم در مورد ایران هم وجود دارد زیرا مرزهای میان ملی‌گرایی‌های قومی و مدنی نفوذپذیرتر و پیچیده‌تر از آن است که ابتدا به نظر می‌رسد.^۵ هر سه گروه برای این که در انظار عموم به نظام سیاسی برگزیده‌ی خود مشروعیت دهند، به درجات مختلفی به مفاهیم و مراجع قومی/فرهنگی و مدنی توسل می‌جویند.

اگر رهیافت کلاسیک قومی در برابر مدنی برای چارچوب تحلیلی این پژوهش مناسب نیست، چگونه می‌توان تفاوت‌های این سه روایت را بهتر فهمید؟ به نظرم تحلیل باید بیش از آن که بر تفاوت‌های میان دسته‌ی قومی/فرهنگی و دسته‌ی مدنی استوار باشد، به تفاوت‌های درون دسته‌ی قومی/فرهنگی توجه کند. برای آگاهی از فراگیر یا انحصاری بودن هر گروه، فهم این که هر یک از آنها کدام ویژگی قومی/فرهنگی را برای ایجاد ملت مورد نظرش انتخاب کرده، از تعیین مدنی یا فرهنگی بودن روایت هر گروه مفیدتر است. برای مثال، در حالی که نخبگان حاکم در ایران به اسلام متوسل می‌شوند، و سلطنت‌طلبان، تاریخ پیش از اسلام را منبع الهام خود می‌دانند، جنبش سبز ترجیح می‌دهد از هویت ایرانی‌ای سخن بگوید که هر دو هویت اسلامی و ایرانی را

^۳ کتاب هانس کون درباره‌ی ملی‌گرایی و دسته‌بندی آن باعث شد تا بسیاری از نظریه‌پردازان نسل‌های بعدی به جرح و تعدیل مفروضات اساسی تمایز ملی‌گرایی قومی و مدنی بپردازند. نگاه کنید به Hans Kohn, *The Idea of Nationalism: A Study of Its Origin and Background* (New York: Macmillan, 1944.)
^۴ برای نقد این رهیافت، برای مثال، نگاه کنید به

Roger Brubaker, "The Manichean Myth: Rethinking the Distinction Between 'Civic' and 'Ethnic' Nationalism," in *Nation and National Identity: The European Experience in Perspective*, eds. Hanspeter Kriesi, Klaus Armington, Hannes Siegrist, Andreas Wimmer (Zurich: Verlag Ruediger, 1999), 55-71.
 به نظر برویکر، کاربرد مقوله‌های مدنی و قومی به گونه‌ای بوده که ملی‌گرایی قومی، انحصاری، و ملی‌گرایی مدنی، فراگیر به شمار می‌رود، هر چند در واقعیت، همه‌ی ملی‌گرایی‌ها همزمان فراگیر و انحصاری‌اند. نگاه کنید به صفحه‌ی ۶۴.

^۵ این مشکل به ویژه درباره‌ی سازمان سلطنت‌طلب حزب مشروطه‌خواهان ایران مصداق دارد.

در برمی‌گیرد. در پایان خواهیم گفت که وقتی فراگیر یا انحصاری بودن هر گفتمان را تحلیل می‌کنیم، باید ببینیم آیا هویت برساخته‌ی آنها ایستا است (نسخه‌ای ایستا از اسلام یا قومیت پارسی) یا پویا و سیال (با تأکید بر فرایند شدن و مجاز شمردن تغییر مختصات چارچوب ملی در نتیجه‌ی وقوع رویدادها).

ملت: هویتی مناقشه‌انگیز

نخبگان حاکم جمهوری اسلامی و گروه‌های سلطنت طلب پافشاری می‌کنند که تنها هویت اصیل، هویت ایرانی برساخته‌ی آنها است. اولی بر دین (تشیع) و دومی بر قومیت (هویت پارسی) تأکید می‌کند، و هر دو می‌کوشند تا شاخص دیگری را به عنوان امری، در بهترین حالت، بی‌ربط، و در بدترین حالت، مغایر با هویت ایرانی نفی کنند. اما آیا مرزبندی‌های شفاف این دو گفتمان با شواهد تاریخی همخوانی دارد؟ آیا ایرانیان در ادوار مختلف تاریخ تصورات متفاوتی از خود داشته‌اند؟ دین و قومیت در این تصورات چه نقشی داشته‌اند؟ هویت‌های اسلامی و پارسی مکمل یکدیگرند یا ناسازگارند؟ و، سرانجام، این که نقش مردم در بازی قدرت برای هدایت یا دخل و تصرف در هویت ایرانی چیست؟

اگر بر دهه‌های اخیر تاریخ ایران تمرکز کنیم، به دشواری می‌توان تصور کرد که هویت‌های اسلامی و پارسی، مکمل و هماهنگ- یا نامتمایز از یکدیگر- باشند. اما تضاد علنی اسلام و قومیت پارسی، به مثابه‌ی شاخص‌های هویت، سابقه‌ای طولانی ندارد و به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. عوامل بسیاری، از جمله نفوذ فزاینده‌ی قدرت‌های خارجی در ایران، ایده‌های غربی عصر روشنگری و پسا روشنگری، و حکومت استبدادی و فاسد شاهان قاجار، برخی از روشنفکران ایرانی را به جستجوی راه‌حلی برای مشکل فرودستی ایران در جهان واداشت. به نظر بسیاری از آنها، به ویژه آنهایی که با فلسفه و روش‌های غربی آشنایی داشتند، اسلام و فرهنگ اسلامی منشأ همه‌ی مشکلات بود؛ این افراد کوشیدند با ایجاد تاریخ ایرانی مستقل و مخالف با اسلام این مشکل را حل کنند. به نظر آنها، عقب‌ماندگی خجالت آور ایران در قرن نوزدهم ناشی از حمله‌ی اعراب "وحشی" در قرن هفتم بود، حمله‌ای که "توحش"، "خشونت"، "خرافات"، و "عقب‌ماندگی" را جایگزین فرهنگ "صلح آمیز و متمدن" ایران کرد. نجات ایران از چنین میراثی مستلزم توجه به ایران پیش از اسلام بود. جلال‌الدین میرزا شاهزاده‌ی قاجار، میرزا فتحعلی آخوندزاده نماینده‌ی نوین آذربایجانی،^۶ و میرزا آقا خان کرمانی نویسنده‌ی بابی^۷ از فعال‌ترین کسانی بودند که به ایجاد تاریخی از ایران پرداختند که تصویری آرمانی از دوران پیش از اسلام به مثابه‌ی دوره‌ی بهروزی، شکوه و ترقی ارائه می‌کرد.^۸ به عقیده‌ی آنها، چنین تصویری از هویت

^۶ برای مثال، نگاه کنید به

آخوند زاده، *الفبای جدید و مکتوبات*، ویراسته‌ی حمید محمد زاده (تبریز: انتشارات احیاء، ۱۳۵۷) و باقر مؤمنی (ویراستار)، *مقالات میرزا فتحعلی آخوند زاده* (تهران: نشر آوا، ۱۳۵۱).

^۷ برای مثال، نگاه کنید به

میرزا آقا خان کرمانی، سه مکتوب، ویراسته (و با مقدمه‌ی مفصل) بهرام چوبینه (اسن: انتشارات نیما، ۲۰۰۰). دسترسی و دانلود در دسامبر ۲۰۱۲

<http://www.esnips.com/doc/1d9e2888-1dcf-4d5e-930e-99d2b157ed55/3-Maktoob-Mirza-Agha-khan-kermani>

^۸ برای بررسی دقیق ماهیت فکری بسیاری از این روشنفکران، نگاه کنید به

Afshin Marashi, *Nationalizing Iran: Culture, Power, and the State, 1870-1940* (Seattle: University of Washington Press, 2008).

پیشااسلامی به ایرانیان اجازه می‌داد که با مقتضیات دنیای مدرن هماهنگ شوند و ایران به عضو محترم جامعه‌ی جهانی بدل شود.^۹

هر چند روشنفکران در تأمین ابزار نظری توسعه‌ی ملی‌گرایی ایرانی نقش مهمی داشتند اما انتشار این آرا در میان بخش‌های بزرگی از جمعیت بر عهده‌ی حکومت بود. این کار با جدیت در دوران حکومت رضا شاه پهلوی (۱۹۴۱-۱۹۲۵) شروع شد. بسیج نیروهای اجتماعی، به ویژه در انقلاب مشروطه (۱۹۱۱-۱۹۰۵) منادی تغییرات اجتماعی و تاریخی‌ای بود که سرانجام ایران را به جامعه‌ای با سیاست توده‌ای تبدیل کرد و حکومت را به جلب حمایت نیروهای اجتماعی جدید از خود واداشت. همچون تجربه‌ی حکومت‌های اروپایی در قرن هجدهم، دخل و تصرف در نمادهای ملی‌گرایانه برای جذب نیروهای اجتماعی جدید یکی از روش‌های تضمین مشروعیت سیاسی به شمار می‌رفت.^{۱۰} در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ رضا شاه، که خواهان نابودی قدرت روحانیون بود، مجموعه سیاست‌هایی را برای ترویج هویت ایرانی به قیمت نابودی هویت دینی شروع کرد، سیاست‌هایی که توسط محمد رضا شاه تداوم و گسترش یافت. به نظر شاهان پهلوی، به ویژه محمد رضا شاه، مدرنیزاسیون ایران، مطابق الگوی غربی (اما بدون دموکراسی)، مستلزم نابودی هنجارها، رویکردها، آداب و رسوم، و نمادهای سنتی/اسلامی بود. برای دستیابی به این هدف، مجموعه‌ای از سیاست‌های آموزشی، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی اتخاذ شد. حکومت پهلوی تبدیل هویت پارسی به هویت اصیل ایرانیان را جدی می‌گرفت.^{۱۱}

با وجود این، حکومت استبدادی رژیم پهلوی با ملی‌گرایی پارسی محور تجددگرا/غربگرا و سکولارش چالش‌های فکری و سیاسی مختص به خود را آفرید. یکی از کاتالیزورهایی که بخش مهمی از روشنفکران ایرانی را به تجدید نظر در موضع خود نسبت به غرب، مدرنیته و هویت ایرانی واداشت، کودتای سال ۱۳۳۲ علیه دولت محمد مصدق بود، کودتایی که با طراحی غربی‌ها انجام شد. پس از سقوط دولت مصدق، روشنفکرانی همچون جلال آل احمد^{۱۲} و بعدها علی شریعتی^{۱۳} در پی یافتن خویشتن اصیلی برآمدند که این بار با مؤلفه‌ی اسلامی/شيعی‌اش تعریف می‌شد. نخستین تجلی سیاسی این تغییر، قیام سال ۱۹۶۲ به رهبری آیت‌الله خمینی بود. وقتی مجلس ایران در سال ۱۹۶۴ "قانون کاپیتولاسیون" را برای مصونیت قانونی مستشاران

به ویژه، نگاه کنید به صفحات ۸۵-۴۹.

^۹ باید گفت کسانی که در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، در عمل در پی اصلاح وضعیت نیمه مستعمره‌ای ایران و برچیدن بساط استبداد حکومتی برآمدند، روشنفکران و فعالانی بودند که با رهیافت ثنویت‌گرا مخالفت داشتند و باعث ائتلاف فعالان انقلابی مذهبی و سکولار در عصر انقلاب مشروطه شدند.

^{۱۰} به نظر افشین مرعی، این دخل و تصرف در نمادها در دوران سلطنت ناصرالدین شاه در قرن نوزدهم شروع شد. نگاه کنید به Marashi, *Nationalizing Iran*, 15-39.

^{۱۱} پس از سقوط سلسله‌ی پهلوی و تأسیس جمهوری اسلامی، گروه‌های سلطنت‌طلب تبعیدی با شدتی حتی بیشتر از حکومت پهلوی گفتمان ملی‌گرایی پارسی را ادامه دادند. برای نمونه‌ای از چنین گرایشی، نگاه کنید به خانک عشقی-صنعتی، *ناسیونالیسم و رژیم ترور و جنون در ایران* (اتاوا: آوای ایران، ۱۹۸۹).

^{۱۲} هر چند آل احمد بخش عمده‌ای از شهرت خود را مدیون کتابش درباره‌ی غربزدگی است اما در یکی از آثار متأخرش با عنوان در خدمت و خیانت روشنفکران (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷) است که از هویت شیعی و نقش روحانیون در پیشبرد جامعه‌ای سالم و اصیل سخن می‌گوید.

^{۱۳} نگاه کنید به علی شریعتی، برگشت به خویش (تهران: حسینیه‌ی ارشاد، ۱۳۵۷). هر چند شریعتی منتقد روحانیت رسمی و اسلام وابسته به آن بود اما هنوز هم اسلام و گفتمان اسلامی را ابزار نیرومندی برای رهایی می‌دانست.

نظامی آمریکایی و خانواده‌هایشان تصویب کرد، خمینی با صراحت به رژیم پهلوی به علت "خیانت" به ایران اسلامی حمله کرد.^{۱۴} بسیاری از ایرانیان با توسل خمینی به خصلت اسلامی ایران به عنوان راهی برای بازیابی ایرانی محترم و مستقل همدلی داشتند. اما این پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ و تأسیس جمهوری اسلامی بود که گفتمان ملی‌گرایانه‌ی پارسی را به عقب‌نشینی واداشت. همچون حکومت پهلوی، جمهوری اسلامی از ابزار ایدئولوژیک و مالی‌اش برای آفرینش هویتی متناسب با اهدافش بهره برد. اما این بار اسلام به طور عام، و تشیع به طور خاص، بود که عنصر اصلی تعریف هویت ملی ایرانی به شمار می‌رفت. یکی از ترجمان‌های فکری مهم این تلاش، کتاب رضا داوری، استاد دانشگاه و حامی جمهوری اسلامی، بود که در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ منتشر شد.^{۱۵}

داوری تأکید می‌کرد که ملی‌گرایی مدرن، پدیده‌ای اروپایی است و بنابراین، و به رغم تأثیر رهایی‌بخش اولیه‌اش، برای مستعمرات سابق غیر اروپایی هیچ سودی ندارد. به نظر داوری، مشکل ملی‌گرایی، ناشی از خصلت مدرن/غربی/سکولارش است: ملی‌گرایی به مثابه‌ی پدیده‌ای مبتنی بر قرارداد اجتماعی میان افرادی مستقل از هر موجود دیگری، از جمله خدا، ماهیتی سکولار^{۱۶} و لیبرال^{۱۷} دارد. به عقیده‌ی داوری، در عصر استعمارگرایی نوین، که در آن استکبار غربی جایگزین استعمار غربی شده، پدیده‌ای که سلاح اصلی‌اش فرهنگی است، ملی‌گرایی دیگر رهایی‌بخش نیست. به نظر او، وابستگی ایدئولوژیک ملی‌گرایی به ارزش‌های فرهنگی مستکبرین باعث شده که ملی‌گرایی از نیرویی رهایی‌بخش به نیرویی انقیادآور و غیر انقلابی تبدیل شود.^{۱۸} به قول داوری، ملی‌گرایان جهان سومی، از جمله ملی‌گرایان ایرانی/پارسی، گرفتار بازی زیان‌آور، بی‌فایده و متناقضی شده‌اند، بازی‌ای که از یک سو، گذشته‌ای موهوم و اسطوره‌ای با آداب و رسوم و سنت‌های قومی "منحصر به فرد"ش را ترویج می‌کند، و از سوی دیگر، به طرز احمقانه‌ای به تقلید از مستکبرین می‌پردازد.

با وجود این، چنین دیدگاهی درباره‌ی ملی‌گرایی مانع از آن نمی‌شود که داوری از ایران به عنوان جامعه‌ای با ارزش‌های مشترک و خاطرات تاریخی مشترک سخن نگوید، جامعه‌ای که سزاوار حکومتی مستقل است. اما آنچه این جامعه را به هم می‌پیوندد، نه قومیت پارسی بلکه دین اسلام است.^{۱۹} همچون ملی‌گرایان هوادار "ایران پیش از اسلام"، که ترویج هویت پارسی "اصیل" را برای خروج ایران از دوران افول لازم می‌دانند، داوری خواهان ترویج هویتی دینی است، نوعی "بازگشت به خویشتن اصیل" اسلامی به عنوان اقدامی لازم برای مبارزه

^{۱۴} متن سخنرانی خمینی، دسترس در دسامبر ۲۰۱۲

<http://www2.trib.ir/worldservice/imam/speech/16.htm>.

^{۱۵} رضا داوری اردکانی، *ناسیونالیسم و انقلاب* (تهران: دفتر پژوهش‌ها و برنامه ریزی فرهنگی، ۱۳۶۵).

^{۱۶} همان منبع، ۱۶۵-۱۶۴.

^{۱۷} به نظر داوری، لیبرالیسم به معنای باور به وجود فضای خصوصی یا مجموعه‌ای از آزادی‌ها نیست بلکه عبارت است از باور به این که "انسان‌ها مسئول قانونگذاری و دارای قدرند، و با کسی که با آنها مخالفت کند نباید مدارا کرد". نگاه کنید به همان منبع، ۱۷۱-۱۷۰.

^{۱۸} این استدلال را مرتضی مطهری هم مطرح کرده است. او یکی از مهم‌ترین اندیشمندان مذهبی در ایران بود که اندکی پس از انقلاب ترور شد.

^{۱۹} داوری، *ناسیونالیسم و انقلاب*، ۲۱-۲۰.

با سلطه‌ی غرب که علت عقب ماندگی است.^{۲۰} البته این "خویشتن اصیل"، فردی خودمختار و مستقل نیست بلکه خویشتنتی است که با پذیرش وابستگی‌اش به خدا رهایی می‌یابد. همچون یک خداسالار واقعی، داوری بازبایی این خویشتن را وظیفه‌ی "کسانی" می‌داند^{۲۱} که نه تنها در شناخت و اجرای احکام دینی خبره‌اند بلکه چشم، گوش، زبان و دستشان بر اثر تقرب به حقیقت به چشم، گوش، زبان و دست خدا تبدیل شده است.^{۲۱} در ایران، این وظیفه به رهبر واگذار شده، رهبری که راهنمایی‌اش جامعه را از بی‌عدالتی و ظلم استکبار جهانی نجات خواهد داد.

ممکن است صدای آنهایی که ایران را پارسی یا کاملاً اسلامی می‌دانند بلندتر از دیگران باشد اما صدای دیگری هم هست که به روشنفکرانی تعلق دارد که هر دو مؤلفه‌ی پارسی و اسلامی را به عنوان اجزای اصیل و مشروع هویت ایرانی پذیرفته‌اند. احسان نراقی نماینده‌ی این گروه است. در کتاب آنچه خود داشت، نراقی روند فکری منجر به دو شاخه شدن هویت ایرانی را تحلیل می‌کند و افسوس می‌خورد. تحلیل او را می‌توان چنین خلاصه کرد: این روند فکری در قرن نوزدهم شروع شد، در زمانی که پژوهشگران اروپایی با استفاده از روش‌های علوم طبیعی در پی مطالعه‌ی ایران برآمدند. این مطالعات، که به منافع مادی قدرت‌های استعماری گره خورد، سرانجام به پیدایش مجموعه آثاری انجامید که تاریخ ایران را به طور متصلبی به دسته‌های متمایزی تقسیم می‌کردند و جایی برای پیوستگی تاریخی باقی نمی‌گذاشتند. روشنفکران ایرانی قرن نوزدهم از روایت ناظران غربی تقلید کردند و آن را بسط دادند، و در نهایت هویتی ایرانی ساختند که بر اساس جدایی سطحی ایران پیشااسلامی از ایران اسلامی استوار بود؛ اولی را تاریخی اصالتاً ایرانی و دومی را تاریخی جعلی می‌خواندند، انحرافی که توسط اعراب بیگانه بر ایران تحمیل شد.^{۲۲} نراقی این خوانش از هویت ایرانی را رد می‌کند و خوانش دیگری را ارائه می‌دهد که دین (تشیع)، زبان فارسی، و میراث ایران پیش از اسلام را در هم می‌آمیزد.^{۲۳} همان‌طور که خواهیم دید، چنین دیدگاهی درباره‌ی هویت ملی - دیدگاهی که به آشتی قومیت با دین در ایجاد هویت ملی باور دارد - در روایت جنبش سبز هم دیده می‌شود.

گفتمان نخبگان حاکم

نخبگان فعلی حاکم بر جمهوری اسلامی عبارتند از افراد، سازمان‌ها و نهادهایی که تقریباً همه‌ی اهرم‌های قدرت را در اختیار دارند. از میان آنها می‌توان به رهبر، نیروهای نظامی (شامل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و گروه‌های شبه نظامی بسیج)، شورای نگهبان، بخش عمده‌ای از مجلس، شمار زیادی از امامان جمعه، و سازمان‌هایی نظیر جامعه‌ی روحانیت مبارز اشاره کرد. رسانه‌های وابسته به رژیم از جمله نیرومندترین حامیان

^{۲۰} در واقع، این علی شریعتی بود که برای اولین بار مفهوم "بازگشت به خویشتن" را، از منظری دینی، برای حل مشکل از خود بیگانگی، به گفتمان هویت وارد کرد. هر چند برداشت او از هویت اصیل عبارت بود از فراخوانی به رهانیدن خود از یوغ افسون غرب، اما او از برداشت‌های سنتی و ایستای شیعی از هویت هم انتقاد می‌کرد و آن را روی دیگر سکه‌ی غربزدگی می‌دانست. نگاه کنید به علی شریعتی، *انسان بی‌خود* (تهران: نشر قلم، ۱۳۶۰) و علی شریعتی، *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی* (تهران: انتشارات الهام، ۱۳۶۱).

^{۲۱} رضا داوری اردکانی، *انقلاب و وضع کنونی عالم* (تهران: مرکز فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۱، ۲۵۴).

^{۲۲} احسان نراقی، *آنچه خود داشت* (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵)، ۱۵۹-۱۵۵.

^{۲۳} همان منبع، ۱۷۳-۱۷۰.

به شمار می‌روند: خبرگزاری‌های کیهان، سحر نیوز، رجا، وطن، جوان و فارس. این نخبگان حاکم مسئله‌ی هویت و جامعه را چگونه مطرح می‌کنند؟

نکته‌ی مهم درباره‌ی ملیتِ برساخته‌ی نخبگان حاکم، برتری حکومت بر ملت است. به رغم شعارهای مردم‌پسند/عوام‌گرایانه‌ی انقلاب اسلامی، و ارجاع مکرر به دولت به عنوان خادم مردم، رابطه‌ی مردم و حکومت بیشتر شبیه رابطه‌ی والدین و کودکان است. این بر عهده‌ی حکومت (به ویژه رهبر فرزانه) است که بگوید چه چیزی به نفع مردم است و چگونه باید آن را تأمین کرد. تنها کسانی اعضای مشروع جامعه به شمار می‌روند که رهبر را به عنوان حافظ اصلی استقلال^{۲۴} و پیشرفت ملت، و سعادت کلی جامعه بپذیرند.^{۲۵} بنابراین، به آسانی می‌توان دریافت که چه کسی عضو جامعه نیست یا نباید باشد و چرا. از این منظر، نه تنها غیرمسلمانان، "دیگری" بالقوه/منطقی‌اند بلکه شیعیانی هم که به مقام رهبری، یا فصل‌الخطاب بودن نظر او باور ندارند، در معرض این خطرند که خائن یا دیگری متخاصم به شمار روند.^{۲۶} اما چون جمهوری اسلامی به ناحیه‌ی جغرافیایی ایران مدرن محدود است، پرسش بعدی این است که این نخبگان چه نگاهی به کلیت تاریخ ایران، از جمله تاریخ دوران پیش از اسلام، دارند. این نخبگان به طور پراکنده به ایران پیش از اسلام به مثابه‌ی جزئی از هویت اعضای این جامعه اشاره کرده‌اند؛ برای مثال، علی خامنه‌ای، رهبر کشور، هویت ایرانی پیش از اسلام را پذیرفته است. اما توصیف او از این هویت بر فرافکنی هویت اسلامی استوار است، هویتی که با تفسیر بخش اقتدارگرایی جمهوری اسلامی از ارزش‌های اخلاقی اسلام همخوانی دارد.^{۲۷} احمدی‌نژاد، رئیس جمهور پیشین، هم به ایران پیش از اسلام اشاره کرده است. او در یکی از سخنرانی‌هایش برای ایرانیان خارج از کشور، تاریخ باستانی ایران و جایگاه والای آن در میان فرهنگ‌های جهان را ستود. اما وقتی نوبت به شرح و تفصیل ویژگی‌های این فرهنگ رسید، جزء پیشااسلامی این ترکیب رنگ باخت و در جزء اسلامی (یا به تعبیر دقیق‌تر، شیعی) تاریخ ایران محو شد.^{۲۸}

چون نخبگان حاکم می‌خواهند مشروعیت خود را بر مبنای تأمین نیازهای شیعیان استوار سازند، هر کسی که آنها را به چالش کشد، دشمن ملت شیعه به شمار می‌رود. بنابراین، از زمان بحران انتخابات سال ۱۳۸۸، به رغم این واقعیت که بسیاری از نمایندگان جنبش سبز شیعیانی برجسته، از جمله روحانیون عالی رتبه‌اند، این جنبش را یزیدی، یعنی پیرو منفورترین دشمن شیعیان در حافظه‌ی تاریخی آنان، خوانده‌اند. چنین اتهامی خود به خود

^{۲۴} برای مثال، کامران دانشجو، وزیر پیشین علوم، تحقیقات و فناوری، پذیرش رهبر را یکی از شروط لازم عضویت حقیقی در جامعه می‌داند زیرا تنها پیروی از رهبر است که فرد را از نقشه‌ی دشمن برای انقیاد ملت مصون نگه می‌دارد. برای این سخنان، نگاه کنید به

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8812031060>

^{۲۵} نگاه کنید به سخنرانی حیدر مصلحی، وزیر پیشین اطلاعات، دسترسی در دسامبر ۲۰۱۲

<http://saharnews.ir/view-8954.html>

^{۲۶} البته سنی‌ها، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان شهروندان ایرانند اما آنها هم باید مطابق ضوابط جمهوری اسلامی عمل کنند و نهادهای جمهوری اسلامی، از جمله مقام رهبری، را بپذیرند.

^{۲۷} برای مثال، نگاه کنید به اشاره‌ی خامنه‌ای به عفت به عنوان ویژگی مهم جامعه‌ی ایران پیش از اسلام.

<http://farsi.Khamenei.ir/speech-content?id=9694>

^{۲۸} نگاه کنید به سخنرانی احمدی‌نژاد در جمع گروهی از ایرانیان خارج از کشور، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۷

<http://www.president.ir/fa/>

پیروان جنبش سبز را از عضویت در جامعه‌ی شیعی محروم می‌سازد. در تلاش برای حذف جنبش سبز از ملت، نخبگان حاکم نه تنها به حافظه‌ی بلندمدت تاریخی بلکه به روایت مدرن سکولاریته‌ی ملی توسل جسته‌اند. فعالان جنبش سبز جزء ملت نیستند زیرا دست‌نشانده یا تأمین‌کننده‌ی منافع دولت‌های متخاصم بریتانیا و ایالات متحده محسوب می‌شوند. همچنین تلاش‌هایی صورت گرفته تا رهبران جنبش سبز را به "رژیم منفور" پهلوی مرتبط سازند. مرور اجمالی سخنان صاحب‌منصبان و رسانه‌های وابسته به دولت حاکی از تلاش آنها برای بیگانه جلوه دادن جنبش سبز است. اندکی پس از آغاز اعتراض‌ها، خامنه‌ای سخنرانی کرد و حال و هوا را مشخص نمود. در آن سخنرانی، خامنه‌ای، همچون داوری، اسلام، و به عبارت دقیق‌تر اسلام شیعی، را تنها نیروی مؤثر برای رهایی خاورمیانه از یوغ "استکبار جهانی" خواند. بنابراین، به نظر او، هرکسی که حکومت، و به ویژه رهبر، را به چالش کشد، آگاهانه یا ناآگاهانه به استکبارکمک می‌کند و از این طریق به رهایی و بهروزی جامعه‌ی اسلامی لطمه می‌زند. و، بنابراین، عضو ملت نیست.^{۲۹} و البته، دلیل مؤثر بودن دین در مبارزه علیه استکبار جهانی، فرهنگی است. در سخنرانی‌ای در جمع گروهی از بسیجیان، خامنه‌ای سلاح فرهنگی "استکبار" را ابزار اصلی "جنگ نرم" این بحران می‌خواند،^{۳۰} که به نظرش، برای "دشمنان داخلی" فرصتی را فراهم می‌کند تا به کارهای غیرقانونی و مخرب بپردازند. او در بخشی از این سخنرانی چنین می‌گوید:

"همه این را امروز فهمیده‌اند و دانسته‌اند که مواجهه‌ی استکبار با نظام جمهوری اسلامی، دیگر از نوع مواجهه‌ی دهه‌ی اول انقلاب نیست... اولویت، آن چیزی است که امروز به آن می‌گویند جنگ نرم؛ یعنی جنگ به وسیله‌ی ابزارهای فرهنگی، به وسیله‌ی نفوذ، به وسیله‌ی دروغ، به وسیله‌ی شایعه‌پراکنی؛ با ابزارهای پیشرفته‌ای که امروز وجود دارد، ابزارهای ارتباطی‌ای که ده سال قبل و پانزده سال قبل و سی سال قبل نبود، امروز گسترش پیدا کرده. جنگ نرم یعنی ایجاد تردید در دل‌ها و ذهن‌های مردم... بین مردم ایجاد اختلاف کنند؛ مثل همین قضایای بعد از انتخابات امسال که دیدید یک بهانه‌ای درست کردند، بین مردم ایجاد اختلافی کردند... بعد در میانه، عناصر دست‌آموز مغرض معاند را به کارهای خلاف وادار کنند و مسئولین کشور نتوانند تشخیص بدهند کی بود، چی بود، چه شد. این جزو طرح‌های اساسی است."^{۳۱}

با وجود این، خامنه‌ای در هیچ‌یک از سخنرانی‌هایش هیچ‌کدام از رهبران جنبش سبز را همدست بیگانگان یا خائن نخوانده، نوعی خویشتن‌داری که در بسیاری از دیگر اعضای نخبگان حاکم دیده نمی‌شود. برای مثال، محمد یزدی، رئیس اسبق قوه‌ی قضائیه و عضو فعلی شورای نگهبان، رهبران جنبش سبز را به فعالیت‌هایی نه تنها علیه جمهوری اسلامی بلکه مغایر با احکام اسلامی متهم ساخت.^{۳۲} عده‌ای دیگر هم به طور ضمنی به

^{۲۹} نگاه کنید به

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8485>

^{۳۰} نگاه کنید به

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8430>

^{۳۱} <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8430>

^{۳۲} نگاه کنید به سخنان محمد یزدی، رئیس اسبق قوه‌ی قضائیه و عضو فعلی شورای نگهبان

<http://www.rahesabz.net/story/5417/>

همدستی دولت آمریکا و این رهبران اشاره کرده‌اند.^{۳۳} توصیف این نخبگان از فعالیت‌های اعتراض‌آمیز جنبش سبز (که، به ویژه در مرحله‌ی ابتدایی‌اش، می‌توانست حقوق قانونی اعضا/شهروندان وفادار محسوب شود) به مثابه‌ی توطئه و فتنه علیه ملت و حکومت، عناصر اصلی روایت نخبگان حاکم از ملت ایران را نشان می‌دهد.

جامعه‌ی برساخته‌ی نخبگان حاکم در هر دو بُعد قومی/فرهنگی و مدنی محدود است. با اولویت دادن به جنبه‌های اقتدارگرایانه‌ی قانون اساسی - یا به عبارت دیگر، با به رسمیت نشناختن بندهای جمهوری خواهانه‌اش - نخبگان حاکم در عمل در ایجاد ملت از هیچ مفهوم مدنی‌ای بهره نگرفته‌اند. اما علاوه بر آن، نه تنها عضویت در ملت را عمدتاً به شیعیان بلکه به قرائت خود از یک شیعه‌ی خوب - شیعه‌ای که با پیروان قرن هفتمی پیامبر و امامان تفاوت محسوسی ندارند - محدود ساخته‌اند.

گفتمان سلطنت‌طلبانه

سلطنت‌طلبان تبعیدی کیستند و چه تصویری از هویت ایرانیان دارند؟ ترسیم تصویری درست از سلطنت‌طلبان ایرانی دشوار است،^{۳۴} زیرا چند گروه پراکنده را دربر می‌گیرند که با یکدیگر اتحاد سازمانی ندارند.^{۳۵} برای این تحقیق، سه سازمان سلطنت‌طلب را برگزیده‌ام. یکی حزب مهم و میانه‌رو مشروطه‌خواهان ایران^{۳۶} که توسط داریوش همایون، وزیر اطلاعات در دوران پیش از انقلاب، بنانهاده شده است. دو سازمان دیگر، که تندروترند، عبارتند از سازمان رستاخیز ایران^{۳۷} و انجمن پادشاهی ایران^{۳۸} که بنیانگذاران آنها، به ترتیب، مسعود خشنود و

^{۳۳} نگاه کنید به

<http://www.kayhannews.ir/880925/2.htm#other206>

^{۳۴} اکثر اطلاعات مربوط به گروه‌های سلطنت‌طلب را از وبسایت‌ها، جزوه‌ها و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی وابسته به آنها به دست آورده‌ام. به علت کمبود پژوهش‌های دانشورانه درباره‌ی گروه‌های سلطنت‌طلب، ارزیابی صحت و سقم ادعاهایشان درباره‌ی کارایی شان دشوار است. برای نمونه‌ای از آثار پژوهشی‌ای که به سلطنت‌طلبان تبعیدی اشاره می‌کنند، نگاه کنید به

Kathryn Spellman, *Religion and Nation: Iranian Local and Transnational Networks in Britain* (Oxford, Berghahn Books, 2004), Hamid Naficy, *The Making of Exile Cultures: Iranian Television in Los Angeles* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1993) and Sreberny-Mohammadi and Ali Mohammadi, "Post-Revolutionary Iranian Exiles: a Study of Impotence," *Third World Quarterly*, vol. 9, no. 1 (1987): 108-121.

^{۳۵} در واقع، بسیاری از این سازمان‌ها به شدت با یکدیگر مخالفند. یک مثال عینی عبارت است از اختلاف نظر درباره‌ی این که چه کسی باید پس از سقوط جمهوری اسلامی پادشاه شود. حداقل دو سازمان سلطنت‌طلب تندروتر طرفدار پادشاهی رضا پهلوی نیستند یا از او انتقاد می‌کنند زیرا عقیده دارند که به اندازه‌ی کافی قوی نیست تا با رژیم اسلامی بجنگد یا این که با افراد وابسته به جمهوری اسلامی لاس می‌زند. برای مثال، نگاه کنید به

<https://tondar.org/content/2010/08/701.html>

و مقاله‌ی چهار قسمتی مسعود خشنود در آذرپاد، دسترس در دسامبر ۲۰۱۲

<http://www.rastakhiz.org/azarpaad/6/6.pdf>

^{۳۶} این حزب در منشور خود، نظام سلطنتی مشروطه را، به طور عام، و سلسله‌ی پهلوی را، به طور خاص، بهترین نظام سیاسی برای ایران می‌داند اما بخش عمده‌ای از این منشور به تأکید بر لیبرال دموکراسی اختصاص دارد.

<http://www.iranepi.net/menshor/menshor.htm>

^{۳۷} نگاه کنید به

<http://www.rastakhiz.org/>

^{۳۸} نگاه کنید به

<http://www.tondar.org>

فرود فولادوندند.^{۳۹} انجمن پادشاهی ایران، بازوی نظامی علنی‌ای به نام سازمان تُندر دارد که مسئولیت بمب‌گذاری مرگبار در مسجدی در شیراز را برعهده گرفت.^{۴۰} اخیراً، به علت اعدام دو نفر از افراد متهم به عضویت در این سازمان در ژانویه ۲۰۱۰ در ایران، توجه رسانه‌های غربی به انجمن پادشاهی ایران جلب شده است.

به رغم متحد نبودن، تقریباً همه‌ی سلطنت‌طلبان همان سیاست پهلوی در ترویج هویت پاریسی را دنبال می‌کنند. آنها زبان فارسی^{۴۱} و به درجات مختلفی میراث و تمدن پیش از اسلام را ارج می‌نهند. آنها همچنین عقیده دارند که هویت پاریسی در طول تاریخ توسط نیروهای فرهنگ‌های بیگانه و دین غیرایرانی سرکوب شده است. آنها رضا شاه پهلوی، بنیانگذار سلسله‌ی پهلوی، را می‌ستایند و او را قهرمانی می‌دانند که تا حد امکان برای بازگرداندن عزت و استقلال ایران از طریق احیای هویت ایرانی کوشید. اما هر یک از آنها تعریف متفاوتی از هویت ایرانی دارند. همان طور که خواهیم دید، همایون به الگوی آرمان‌های عصر روشنگری باور داشت، در حالی که دو سازمان دیگر از دوران پیش از اسلام، الهام می‌گیرند. همین اختلاف باعث می‌شود که حمایت از نظام سلطنتی را به شیوه‌های متفاوتی توجیه کنند. همایون، که خود را پیش و پیش از هر چیز لیبرال دموکرات می‌دانست،^{۴۲} می‌گفت که حمایتش از نظام سلطنتی توجیهی فایده‌گرایانه دارد. او عقیده داشت که، به دلایل تاریخی، نظام سلطنت مشروطه مناسب‌ترین نظام برای حفظ حکومت لیبرال دموکرات پیشرو در ایران است.^{۴۳} اما انجمن پادشاهی ایران و سازمان رستاخیز ایران به دلایل عاطفی و رمانتیک از نظام سلطنتی حمایت می‌کنند.^{۴۴}

همچون بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون سیاسی تبعیدی، سلطنت‌طلبان کوشیده‌اند تا نامشروع بودن جمهوری اسلامی را نشان دهند. در نظر اپوزیسیون سلطنت‌طلب، جمهوری اسلامی از زمان پیدایش خود نیرویی غاصب و، بنابراین، نامشروع بود. با وجود این، حملات آنها به رفتار جمهوری اسلامی، به فهم رویکرد سلطنت‌طلبان به هویت ملی کمک نمی‌کند. برای درک رویکرد آنها باید بر روایت ایشان از ذات اسلام و پیوندش با جمهوری

^{۳۹} او در سال ۲۰۰۷ در حوالی مرز ایران و ترکیه ناپدید شد. درباره‌ی آنچه بر سرش آمده شایعاتی وجود دارد. برخی از اعضای انجمن پادشاهی ایران، از جمله پسرش، عقیده دارند که به قتل رسیده، در حالی که تندر می‌گوید در ایران مخفی شده است.
^{۴۰} نگاه کنید به

<https://www.tondar.org/index.php?catid=9&blogid=1>

^{۴۱} براساس وبسایت گروه‌های سلطنت‌طلب، می‌توان گفت همگی کوشیده‌اند تا زبان فارسی را از کلمات عربی پاک سازند. این امر در وبسایت سازمان رستاخیز ایران بیش از بقیه مشهود است.

^{۴۲} داریوش همایون، *پیش‌تاز هزاره‌ی سوم (هامبورگ: انتشارات تلاش، ۲۰۰۹)*، صص ۸۶-۸۱.

^{۴۳} نگاهی کنید به مصاحبه با همایون در

<http://www.iranian.com/Bayegan/2003/october/Homayoun/index.html>.

^{۴۴} نگاه کنید به نمونه‌ای از این سخنان. برای مقالات و جستارهای سازمان رستاخیز ایران درین خصوص، نگاه کنید به

<http://www.rastakhiz.org/rastakhiz/ri/prog/2.html>

و مقاله‌ی چهار قسمتی مسعود خشنود، بنیانگذار سازمان رستاخیز ایران، در فصل‌نامه‌ی این سازمان با عنوان آذریاد

<http://www.rastakhiz.org/azarpaad/6/6.pdf>.

برای اظهار نظری گویا توسط انجمن پادشاهی ایران که قوانین هخامنشیان و ساسانیان را تا ابد تأمین‌کننده‌ی عدالت می‌داند، نگاه کنید به

<https://tondar.org/content/2010/07/657.html>

اسلامی تمرکز کرد. برای مثال، سازمان رستاخیز ایران در آخرین ماده از "آرمان نامه"ی یازده ماده‌ای اش اسلام را چنین ارزیابی می‌کند: "باور به این که دین اسلام، ویژه‌ی سرزمین‌های عربی است و هیچ‌گونه پیوندی با ایرانیان ندارد".^{۴۵} در یکی از نوشته‌های انجمن پادشاهی ایران، نویسنده می‌گوید که مشکل اساسی ایران، رژیم جمهوری اسلامی یا نقض حقوق بشر یا مشکلات اقتصادی نیست؛ مشکل اصلی ایران هزار و چهارصد سال "سنت شرم‌آور اسلامی" است.^{۴۶} به نظر انجمن پادشاهی ایران، اسلام نه تنها دینی غیر ایرانی بلکه دینی خشن است که تنها به درد تازیان، یعنی اعراب، می‌خورد.^{۴۷} بعضی از این سازمان‌ها با کاربرد مفهوم تازی در تضاد صریح با پارسی، نژاد/قومیت را به معیار اصلی شمول/حذف از جامعه تبدیل می‌کنند.

بی‌ربط شمردن و نادیده گرفتن این گروه‌های حاشیه‌ای سلطنت‌طلب دشوار نیست. اما تکلیف سلطنت‌طلبان مهم‌تر، از جمله حزب مشروطه‌خواهان ایران، چه می‌شود؟ به غیر از چند استثناء،^{۴۸} حزب مشروطه‌خواهان ایران، اسلام را به صراحت رد نکرده اما در نقد جمهوری اسلامی گاهی نسبت به اسلام موضعی گرفته که با سازمان‌های تندروتر چندان تفاوتی ندارد. تفاوت این سازمان‌ها ناشی از چارچوب مفهومی‌ای است که هر یک به کار می‌برند. مفهوم‌سازی سلطنت‌طلبان تندرو تا حد زیادی مبتنی بر نژاد است. این گروه‌ها بر جدایی قاطع قومیت پارسی و هویت اسلامی بیشتر تأکید می‌کنند. از سوی دیگر، حزب مشروطه‌خواهان ایران، یا به عبارت دقیق‌تر، همایون، در تمایز گذاشتن میان هویت‌های پارسی و اسلامی محتاط‌تر عمل می‌کند. در واقع، همایون منتقد آن نوع ملی‌گرایی ایرانی بود که به نظرش دیدگاهی ایستا و متکبرانه درباره‌ی ایران پیش از اسلام دارد.^{۴۹} برخلاف سلطنت‌طلبان تندرو، همایون این واقعیت را می‌پذیرفت که اسلام دین اکثر ایرانیان است،^{۵۰} و این که سقوط جمهوری اسلامی به افول اسلام در ایران نخواهد انجامید. نقد او از اسلام، برخلاف نقد نژادمحور گروه‌های تندرو، مبتنی بر آمیزه‌ای از دیدگاه‌های عصر روشنگری و ملی‌گرایی ایرانی بود.

به نظر او، اسلام نمی‌تواند به پیشرفت ایران کمک کند زیرا در اسلام تأکید بر تکلیف فردی، مفهوم حق فردی را به شدت تضعیف می‌کند. نقشه‌ی سیاسی همایون متأثر از ارزش‌های آزادی و کرامت فردی است که به طور مکرر در روایت او دیده می‌شود. با وجود این، وقتی همایون تحلیل مشکل را ادامه می‌دهد، گفتمان

^{۴۵} نگاه کنید به. <http://www.rastakhiz.org/rastakhiz/ri/arman.html>

^{۴۶} نگاه کنید به مدخل ۳۰ ژانویه ۲۰۱۰ در

<https://tondar.org/>

^{۴۷} در واقع، فرود فولادوند، بنیانگذار مفقودالثر انجمن پادشاهی ایران، مجموعه‌ای از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی با عنوان تازی نامه را به رد اسلام اختصاص داد. نگاه کنید به

<https://www.tondar.org/tndoc/doku.php>

^{۴۸} برای مثال، نگاه کنید به انتقاد شدید احمد پناهنده از اسلام در وبسایت حزب مشروطه‌خواهان ایران. در این مقاله، با عنوان "اسلام، دینی انسان‌کش"، پناهنده می‌گوید که همه‌ی فرقه‌های اسلام حاصل خلق و خوی بیابانی، راهزنی، قتل، غارت و تخریبند و به انسان و کرامتش بها نمی‌دهند:

http://www.iranapi.net/digran/matn_3693_0.html

برای مقاله‌ی دیگری از این نویسنده درباره‌ی همین موضوع، نگاه کنید به

http://www.iranapi.net/digran/matn_3610_0.html.

^{۴۹} داریوش همایون، صد سال کشاکش با تجدد (هامبورگ: انتشارات تلاش، ۲۰۰۶)، صص ۲۰۸-۲۰۶.

^{۵۰} برای شرح و تفصیل نظر همایون درباره‌ی اسلام و تشیع، نگاه کنید به همایون، پیش‌تاز هزاره‌ی سوم، ۳۰۲-۲۶۵.

ملی‌گرایانه‌ی ایرانی ظاهر می‌شود. به شیوه‌ای یادآور آرای شرق‌شناسان قرن نوزدهمی نظیر ارنست رنان،^{۵۱} همایون به طور ضمنی می‌گفت که همه‌ی چیزهای ارزشمند تاریخ ایران دوران اسلامی ریشه در گذشته‌ی غیر اسلامی، و به ویژه غیر عربی، دارد.^{۵۲} همایون بر پیشرفت خیره‌کننده‌ی علوم اسلامی در قرون وسطا صحه می‌گذاشت. اما، باز هم شبیه واژه‌شناسان شرق‌شناس که می‌گفتند اعراب، به علت محدودیت زبانشان، قادر به ترویج علم یا آزادی یا دیگر مقتضیات پیشرفت نبودند، همایون می‌گفت که پیشرفت قرون وسطا مدیون غیر عرب‌ها، به ویژه ایرانیانی بود که زبان عربی را با وارد کردن بعضی از واژگان خود به آن غنی ساختند. به نظر او، از زمان حمله‌ی اعراب به ایران، تنها بارقه‌ی روشنگری و امید، حتی در میان مسلمانانی مثل ابن سینا، ریشه‌های زرتشتی^{۵۳} و، از آن مهم‌تر، یونانی^{۵۴} داشته است. با توجه به چنین داوری‌هایی درباره‌ی اسلام، همایون از ایرانی مترقی با اکثریت مسلمان چه تصویری در ذهن داشت؟ به نظر او، اسلام باید از صورت فعلی‌اش به شکلی مناسب جامعه‌ای پیشرفته و غرب-محور تبدیل شود. چنین اسلامی، همچون مسیحیت غربی، باید با پروژه‌ی عصر روشنگری سازگار باشد؛ باید متعلق به قلمرو خصوصی و از همه‌ی مناسک و باورهای خرافی عاری باشد. این تحول اجازه خواهد داد که اکثریت مسلمان ایران، شهروندان تمام‌عیار یک جامعه‌ی لیبرال دموکراتیک به شمار روند. برخلاف نظر سلطنت‌طلبان تندرو، هویت شهروندان این ایران جدید، که بقا و ثباتش وابسته به نظام سلطنتی مشروطه است، ایستا نیست بلکه مُلهم از الگویی سکولار و فردگرایانه است که سابقه‌اش به اروپای قرن هجدهم برمی‌گردد.

به عقیده‌ی همه‌ی سلطنت‌طلبان، جمهوری اسلامی مانع تحقق ملت ایران آرمانی آنها است. با توجه به خطابه‌های پرشور صاحب‌منصبان ایران علیه جنبش سبز، می‌توان انتظار داشت که همه‌ی سلطنت‌طلبان از ظهور جنبش سبز استقبال کنند. اما چنین نیست؛ هر چند همه‌ی سلطنت‌طلبان دوست دارند که با جمهوری اسلامی مخالفت شود، اما درباره‌ی مؤلفه‌های اپوزیسیون "اصیل/ملی" اختلاف نظر دارند. حزب مشروطه‌خواهان ایران، و به ویژه خود همایون، از تکرار این جنبش و مطالباتش آگاه بودند. برای مثال، همایون این جنبش را می‌ستود، و به میرحسین موسوی و مهدی کروبی به عنوان رهبران احترام می‌گذاشت. او بر فاصله‌گیری فزاینده‌ی آنها از پیوند گذشته‌ی خود با انقلاب اسلامی و حکومت پس از انقلاب صحه می‌گذاشت.^{۵۵} وی همچنین از ایده‌ی انحلال صلح‌آمیز و تدریجی جمهوری اسلامی استقبال می‌کرد. به نظر او، جنبش سبز تجلی نوعی آرمان لیبرال و دموکراتیک بود و بنابراین، صدای ملت به شمار می‌رفت. اما درباره‌ی شکل آینده‌ی نظام سیاسی با رهبران این جنبش موافق نبود. به نظر وی، اگر قرار است که ایران به کشوری پیشرو در قرن بیست‌ویکم بدل شود، سکولاریزاسیون سیاست، ضروری است.

⁵¹ Ernest Renan, "Science and Islam," *Journal des Debats*, 19 May 1883: 1-24

⁵² همایون، *صد سال کشاکش با تجدید*، ۲۴۰-۲۰۳.

⁵³ همان منبع، ۳۰۲-۲۶۵.

⁵⁴ همان منبع، ۲۰۸-۲۰۶.

⁵⁵ نگاه کنید به

در طرف تندرو، سازمان رستاخیز ایران و انجمن پادشاهی ایران هر کسی را که با جمهوری اسلامی پیوندی، هر چند کوتاه، داشته خائن به ملت و منافع ملی می‌دانند. به نظر آنها، در جمهوری اسلامی هیچ تفاوتی میان اصلاح‌طلبان و تندروها وجود ندارد؛^{۵۶} همگی بیگانگانی ایران‌ستیزند. افزون بر این، سازمان رستاخیز ایران و انجمن پادشاهی ایران با پیام یا روش مقاومت جنبش سبز همدلی ندارند. سازمان رستاخیز ایران این جنبش را نوعی خیال‌واهی، دروغ و نمایشی برای فریب ایرانیان "واقعی" می‌داند.^{۵۷} نظر انجمن پادشاهی ایران هم بهتر از این نیست. به عقیده‌ی انجمن پادشاهی ایران، این واقعیت که جنبش سبز، هویت ایرانی "نابی" ندارد مشکل‌آفرین است. جناح نظامی این سازمان، تُندر، روش‌های خشونت‌پرهیزانه‌ی جنبش سبز را تأیید نمی‌کند. به نظر تُندر، اگر جنبش سبز اجازه دهد که رهبری‌اش را خشونت‌پرهیزان برعهده گیرند، جنبشی انحرافی است. در کل، سازمان رستاخیز ایران و انجمن پادشاهی ایران جنبش سبز را جنبش اعتراضی واقعی و جزئی از ملت اصیل نمی‌دانند زیرا به نظر آنها مطالبات این جنبش ناب نیست (هیچ یک از اعضای این جنبش به صراحت خواهان بازگشت نظام سلطنتی یا احیای هویت ایرانی پیش از اسلام نشده)، و روشش نتیجه‌ای جز خرسندی دشمن مرگبار ایران، یعنی جمهوری اسلامی، ندارد. به نظر این سازمان‌های سلطنت‌طلب، عضو واقعی جامعه‌ی ایران کسی است که نه تنها با ایران پیش از اسلام همذات‌پنداری می‌کند بلکه نظام سلطنتی رضا شاه را تنها نظام سیاسی مناسب می‌داند.^{۵۸} همچون نخبگان حاکم بر ایران، این دو سازمان هم تصویری تنگ‌نظرانه و ایستا از ملت دارند.

در ظاهر به نظر می‌رسد که تصور همایون از ملت از هر دو منظر قومی/فرهنگی و مدنی، فراگیر است. اما نگاهی دقیق‌تر تصویر پیچیده‌تری را نمایان می‌سازد. در سطح فرهنگی/قومی، به رغم بعضی ابهام‌ها، همایون سرانجام نشان می‌دهد که به جزء پیشااسلامی هویت ایرانی علاقه دارد و به جزء اسلامی علاقه ندارد. نه تنها آل احمد و شریعتی بلکه حتی کسی مثل نراقی هم او را متهم خواهد ساخت که اسلام را بی‌محتوا کرده و مسلمانان مخالف با برداشتش از "اسلام اصلاح‌شده" را به اعضای نالایق جامعه‌ی ایران تبدیل کرده است. در مورد جنبه‌های مدنی، دلبستگی او به روشنگری غربی باعث می‌شود که به کنشگران غیرسکولار در سپهر عمومی ظنین باشد. این واقعیت که او برای دین، و در نتیجه گروه‌های دینی، نقشی در سیاست قائل نبود عناصر شهروندی را محدود می‌کرد. ملی‌گرایی مطلوب او، هر چند بر معیارهایی متفاوت از معیارهای سلطنت‌طلبان تندرو و نخبگان حاکم جمهوری اسلامی استوار بود اما به علت دلبستگی غیرانتقادی به الگوی اروپایی قرن هجدهمی شهروندی، انعطاف‌ناپذیر به شمار می‌رفت. ملی‌گرایی او از منظر فرهنگی/قومی و مدنی، محدودتر و ایستاتر از چیزی بود که به نظر می‌رسید. این واقعیت‌ها زمانی شفاف‌تر می‌شود که به روایت جنبش سبز توجه کنیم.

گفتمان جنبش سبز

^{۵۶} برای چند نمونه، نگاه کنید به

<https://www.tondar.org/index.php?catid=3&blogid=1>

^{۵۷} برای مثال، نگاه کنید به آدریاد، شماره‌ی ۷، پائیز ۲۰۰۹

<http://www.rastakhiz.org/azarpaad/7/7.pdf>

^{۵۸} این سازمان‌ها در اساسنامه‌های خود از مفهوم ایجاد مدنی حکومت به نیکی یاد کرده‌اند. اما این تعریف و تمجید در برابر ستایش آنها از سلطه‌ی آمرانه‌ی رضا شاه و، تا حدی، محمد رضا شاه رنگ می‌بازد.

جنبش سبز چه ویژگی‌هایی دارد و چه کسی آن را نمایندگی می‌کند؟ آنچه، به ویژه در نخستین روزهای تحولات پس از انتخابات، به چشم می‌خورد، تنوع این جنبش از نظر سن، جنس، طبقه‌ی اجتماعی یا دینداری بود. چنین تنوعی باعث می‌شد که به آسانی نتوان فرد یا افراد خاصی را رهبر این جنبش شمرد، به ویژه وقتی که بخش‌هایی از معترضین به تدریج گراییدند. حالاً که تظاهرات خیابانی پایان یافته، معلوم است که کدام افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها به طور منسجم و مداوم دغدغه‌ها و مطالبات اولیه‌ی معترضان انبوه و صلح‌طلب جنبش سبز را پیگیری می‌کنند. در میان افراد باید به میرحسین موسوی و مهدی کروبی و، تا حدی کمتر، محمد خاتمی، اشاره کرد. این رهبران از بطن انقلاب برخاسته‌اند و حامیان وفادارش بوده‌اند. میرحسین موسوی (که در اوت ۲۰۰۹ انجمنی به نام راه سبز امید را تأسیس کرد) تا انحلال مقام نخست‌وزیری در سال ۱۹۸۹، هشت سال نخست‌وزیر جمهوری اسلامی بود. مهدی کروبی یکی از بنیانگذاران جامعه‌ی روحانیت مبارز، رئیس اسبق مجلس، و مؤسس حزب سیاسی نسبتاً جدیدی به نام اعتماد ملی است. خامنه‌ای او را به عضویت در مجمع تشخیص مصحلت نظام منصوب کرد، مقامی که اکنون از آن استعفا داده است. محمد خاتمی، یکی دیگر از بنیانگذاران جامعه‌ی روحانیت مبارز، دو دوره (۲۰۰۵-۱۹۹۷) رئیس جمهور محبوب جمهوری اسلامی بود. با وجود این، به رغم، یا شاید به علت وفاداری به انقلاب، هر سه به منتقدینِ خوانش اقتدارگرایانه از اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی تبدیل شدند. حامیان نهادی این اشخاص عبارتند از گروه‌هایی نظیر جامعه‌ی روحانیت مبارز، سازمان دانشجویی دفتر تحکیم وحدت، اقلیتی از نمایندگان مجلس، و احزاب و گروه‌های سیاسی‌ای مثل حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی. بعضی از رسانه‌ها در داخل، مثل پارلمان نیوز و وب‌سایت کلمه، و خارج از ایران، از جمله جرس، به جنبش سبز وابسته‌اند یا با آن همدلی دارند.^{۵۹}

گفتمان جنبش سبز درباره‌ی هویت ملی گویا است زیرا در کل، فاقد مختصات مشخص و محدودکننده است. وقتی به هویت ملی اشاره می‌شود، همیشه هر دو ویژگی ایرانی و اسلامی را دربردارد. خاتمی در زمان ریاست جمهوری‌اش به مفهوم ملیت و هویت پرداخت. او می‌گفت هویت ایران پیوندی ناگسستنی با اسلام دارد اما بخش غیر اسلامی این هویت را انکار نمی‌کرد. وی در یکی از سخنرانی‌های آن دوران، هواداران هویت ناب پیشااسلامی^{۶۰} و منکران هویت پیش از اسلام را به چالش کشید. در عوض، اعلام کرد که "هویت ما ایرانی-اسلامی است"^{۶۱}. خاتمی به طور شفاف می‌گوید که برخلاف بقیه‌ی جهان اسلام، ایرانیان هویت منحصر به فردی دارند. او با تأکید بر هویت اسلامی-ایرانی، حق دیگر اقلیت‌های قومی و دینی را به عنوان جزئی از ملت، به رسمیت شناخت (هر چند درباره‌ی بهائیان سکوتی گوش‌خراش داشت).^{۶۲} اخیراً موسوی هم در هجدهمین بیانیه‌اش مفهوم "ایرانی-اسلامی" را در توصیف هویت ایرانی به کار برده است. او در این بیانیه بر حقوق برابر زنان، و، در نتیجه، پذیرش آنها به عنوان شهروندان برابر، تأکید کرده است. این بیانیه تأکید خاصی بر حمایت از حقوق اقلیت‌های دینی و قومی دارد:

^{۵۹} برای برساختن گفتمان جنبش سبز از بیانیه‌ها، اظهارنظرها و سخنان این اشخاص، گروه‌ها و رسانه‌ها بهره بردم.

^{۶۰} سخنرانی محمد خاتمی، نقل از مسعود لعلی، خاتمی از چه می‌گوید؟ (تهران: انتشارات اخلاص، ۱۳۷۸)، ۱۱۲.

^{۶۱} همان منبع، ۱۱۴.

^{۶۲} همان منبع، ۱۱۶-۱۱۵.

"رمز بقای تمدن ایرانی-اسلامی همانا همزیستی و همگرایی ارزش‌های دینی و ملی در طول تاریخ این سرزمین است... جنبش سبز جنبشی ایرانی-اسلامی است که در جستجوی دستیابی به ایرانی آباد، آزاد و پیشرفته است. بر این اساس، هر فرد ایرانی که توسل به خرد جمعی توحیدی را به عنوان مبنای تلاش برای ایجاد فردای بهتر برای میهن خویش بپذیرد در زمره‌ی فعالان جنبش سبز به شمار می‌آید... نخستین ارزش اجتماعی مدنظر جنبش سبز دفاع از کرامت انسانی و حقوق بنیادین بشر فارغ از ایدئولوژی، مذهب، جنسیت، قومیت و موقعیت اجتماعی است... جنبش سبز بر حمایت از حقوق زنان، نفی هر گونه تبعیض جنسیتی و حمایت از حقوق اقلیت‌ها و اقوام تأکید ویژه دارد."^{۶۳}

به طور کلی، گفتمان جنبش سبز تعداد گروه‌هایی را که باید جزئی از ملت به شمار روند، پیوسته افزایش داده، و بنابراین به طور مداوم فراگیرتر شده است. در روایت موسوی، حتی کسانی که به حامیان جنبش سبز حمله کرده‌اند، جزئی از ملت به شمار می‌روند.^{۶۴} احتمالاً مهم‌ترین تغییر عبارت است از تغییر رویکرد به بهائیان. بهائیان پاشنه‌ی آشیل گفتمان اسلامی شیعی اصلاح‌طلبانه درباره‌ی آزادی و برابری بوده‌اند. اما در سال ۲۰۰۸، آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری، رهبر معنوی جنبش سبز، فتوای مهمی درباره‌ی حقوق مدنی و انسانی بهائیان صادر کرد.^{۶۵} البته این فتوا از برابری کامل بهائیان سخن نمی‌گوید اما چون توسط یکی از مراجع تقلید صادر شده، راه را برای تغییرات بعدی باز می‌کند.

رهیافت جنبش سبز، خواه در تصور از ملت یا دیدگاهش درباره‌ی نظام سیاسی، ثنویت‌گرا نیست. این مسئله که چه کسی عضو ملت است با دیدگاه سیاسی جنبش سبز پیوند محکمی دارد. نمایندگان این جنبش، همراه با رسانه‌های حامی آنها، به مقاومت صلح‌آمیز و طلب اصلاح و نه براندازی نظام وفادار مانده‌اند.^{۶۶} بسیاری از مطالبات آنها، از جمله حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان،^{۶۷} یا شفافیت و پاسخگویی نظام سیاسی،^{۶۸} به روال کار مربوط می‌شود. در اصل و اساس، گفتمان جنبش سبز همواره طرفدار ترویج آزادی و رواداری بوده و بر

^{۶۳} نگاه کنید به

<http://khordaad88.com/?p=1691>

^{۶۴} در سخنرانی میسوطی خطاب به دانشجویان، میرحسین موسوی به توصیف ماهیت کلی این جنبش پرداخت و نظراتش را درباره‌ی این موضوع بیان کرد. نگاه کنید به

<http://www.kaleme.com/1388/11/19/klm-11036>

^{۶۵} نگاه کنید به

<http://www.iranpresswatch.org/post/21>

^{۶۶} نگاه کنید به

<http://www.kaleme.com/1388/11/19/klm-11036>

^{۶۷} نگاه کنید به مقاله‌ی صادق زیباکلام، استاد اصلاح‌طلب دانشگاه، در وبسایت کلمه:

<http://www.kaleme.com/1388/12/04/klm-12120>

^{۶۸} برای مثال، نگاه کنید به سخنان محمد خاتمی در دیدار با گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران که در آن خواهان بازبینی روند انتخابات در ایران شد

<http://www.payvand.com/news/09/nov/1186.html>

وجوه جمهوری‌قانون اساسی، و مخالفت با گرایش‌های اقتدارگرایانه‌اش، تأکید کرده است.^{۶۹} جنبش سبز روش صلح‌آمیز را تنها رهیافت مناسب می‌داند زیرا به سازگاری اسلام با دموکراسی باور دارد.^{۷۰}

با توجه به خطرات آشکاری که جان‌نمایندگان اپوزیسیون داخل ایران را تهدید می‌کند، معلوم نیست که آنها چه قدر در بیان نظرات خود آزادند. بنابراین، خوب است که به سخنان کسانی هم که خارج از ایران به سر می‌برند اما با جنبش سبز و رهبرانش ارتباط دارند، توجه کنیم. از میان این افراد می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: عطاءالله مهاجرانی،^{۷۱} وزیر پیشین فرهنگ در دوران خاتمی؛ محسن کدیور،^{۷۲} روحانی اصلاح‌طلب؛ عبدالعلی بازرگان،^{۷۳} پسر مرحوم مهدی بازرگان، اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی؛ و اکبر گنجی، روزنامه‌نگار نامداری که به علت مقاومت در برابر جناح‌های تندرو زندانی شد، و چیزی نمانده بود که در زندان جان بازد.^{۷۴} مطالبات اکثر این نمایندگان تبعیدی چندان تفاوتی با رهبران داخلی ندارد. مطالب منتشر شده در وب‌سایت خبری و تحلیلی جنبش راه سبز (جرس)، که خارج از ایران فعالیت می‌کند و مهاجرانی، کدیور و بازرگان از اعضای هیأت سردبیری آنند، مؤید این نظر است. جرس خود را "شبکه‌ای ایرانی، مستقل، عدالت‌خواه، اخلاقی، آزادی‌خواه، مدافع حقوق بشر، دموکراتیک، اسلامی و ضدخشونت" توصیف می‌کند.^{۷۵} این وب‌سایت می‌گوید "به تساوی حقوقی کلیه شهروندان در برابر قانون، صرف نظر از دین، جنسیت، دیدگاه سیاسی و نحوه زندگی خصوصی آنها باور دارد... و مخالف اعطای هرگونه امتیاز یا اعمال هرگونه تبعیضی بر اساس مذهب شهروندان است". جرس همچنین اعلام می‌کند که جنبش سبز با هر نوع دیکتاتوری، از جمله دیکتاتوری دینی - برای مثال، ولایت مطلقه‌ی فقیه - مخالف است. حاکمیت از آن شهروندان به مثابه‌ی یک کل است و مشروعیت حکومت صرفاً منوط به رضایت و پشتیبانی مردم است. افزون بر این، جرس می‌گوید لازمه‌ی دموکراسی رعایت حقوق اقلیت‌ها بر اساس حقوق بشر است. اما این وب‌سایت، طرفدار سکولاریسم یا جدایی کامل دین و سیاست نیست. جرس اعلام می‌کند که جنبش سبز به دموکراسی و حضور اسلام اصلاح‌طلب در عرصه‌ی عمومی برای پوشاندن خلأ اخلاقی باور دارد.^{۷۶}

درباره‌ی مطالبات خاص مربوط به اصلاح سیاسی، مطرح‌ترین سند جنبش سبز بیانیه‌ای است که توسط پنج اصلاح‌طلب تبعیدی (کدیور، مهاجرانی، بازرگان، گنجی و عبدالکریم سروش، اصلاح‌طلب دینی سرشناس)

^{۶۹} نگاه کنید به هجدهمین بیانیه‌ی میرحسین موسوی، همان منبع.

^{۷۰} نگاه کنید به آیت‌الله حسینعلی منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان (قم: ۲۰۰۷)، که در آن به سازگاری مردم‌سالاری/دموکراسی با اسلام می‌پردازد. به ویژه، نگاه کنید به صفحات ۱۳ و ۳۵-۳۴.

^{۷۱} برای نظرات مهاجرانی، نگاه کنید به

<http://mohajerani.maktuob.net/>

^{۷۲} برای نظرات کدیور، نگاه کنید به

<http://www.kadivar.com/Index.asp>

^{۷۳} برای نظرات بازرگان، نگاه کنید به

<http://www.bazargan.com/Abdolali>

^{۷۴} برای نظرات گنجی، نگاه کنید به

<http://www.akbarganji.org/>

^{۷۵} نگاه کنید به

<http://www.rahesabz.net/about/>

^{۷۶} همان منبع.

امضاء شده است. این سند، با بیانیه‌ی شماره‌ی ۱۷ موسوی همخوانی دارد. بیانیه‌ی پنج ماده‌ای موسوی خواهان پاسخگویی قدرت مطلقه؛ بازبینی دقیق روند انتخابات برای تضمین انتخابات آزاد و عادلانه؛ آزادی زندانیان سیاسی و احیاء حیثیت آنها، و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و اجتماعات است.^{۷۷} پنج اصلاح طلب تبعیدی مطالبات موسوی را محترم شمردند اما آنها را مطالبات حداقلی دانستند و با صراحتی بسیار بیشتر از موسوی، پنج خواسته‌ی مهم دیگر را به آنها افزودند: استعفای احمدی نژاد و برگزاری انتخابات جدید، حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان، مجازات عاملان شکنجه، خروج نیروهای نظامی از همه‌ی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و آخرین اما نه کم‌اهمیت‌ترین مورد، "انتخابی کردن، نقدپذیر و پاسخگو کردن همه‌ی متصدیان رده اول کشور و محدود کردن دوره‌ی تصدی آنان".^{۷۸} هر چند این آخرین خواسته، که رهبری را هم دربرمی‌گیرد، اساسی‌ترین مطالبه است اما باز هم به معنای میل به براندازی جمهوری اسلامی نیست. خوانشی لیبرال از نخستین قانون اساسی پس از انقلاب می‌تواند همه‌ی این مطالبات را برآورده سازد؛ در واقع، اصلاح طلبان و رسانه‌های وابسته به آنها طی دهه‌ی گذشته درباره‌ی همه‌ی این مطالبات در ایران بحث کرده‌اند (از آخرین خواسته بیشتر به طور ضمنی سخن گفته‌اند). اما آنچه در این تحقیق اهمیت بیشتری دارد، این است که مطالبات مربوط به اصلاح حکومت چه کمکی به فهم تصور ضمنی جنبش سبز از جامعه‌ی آرمانی‌اش می‌کند. گفتمان مدنی این جنبش - با تأکید بر حقوق شهروندان و وظایف حکومت، گفتگو، آشتی نیروها و مواضعی که ممکن است آشتی‌ناپذیر به نظر برسند - فراگیری و پذیرش تکرار را ممکن می‌سازد. جنبش سبز بر هر دو بُعد اسلامی و ایرانی هویت صحه می‌گذارد، و در پی تحریف هیچ‌یک از آنها برنمی‌آید. برخلاف دو گفتمان دیگر، در گفتمان جنبش سبز چیزی وجود ندارد که حاکی از محدودیت‌ها یا شروط عضویت در جامعه باشد. اظهارنظرهای مربوط به مسائل جنسیتی و جایگاه بهائیان نشان می‌دهد که گفتمان این جنبش درباره‌ی ملیت، گفتمانی در حال تکامل است و می‌تواند گروه‌های پیشتر به رسمیت شناخته نشده را هم دربرگیرد.

سخن آخر

تأسیس جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ پایانی بود بر سیاستی حکومتی که حدود ربع قرن، هویت پارتی را ترویج کرده بود. در عوض، حکومت اسلامی با سرعت و جدیت در پی اسلامی‌سازی هویت ایرانی برآمد. همچون شاهان پهلوی، رهبران جمهوری اسلامی نظام آموزشی را به عنوان یکی از مهم‌ترین وسایل تلقین ارزش‌های لازم برای "بازآفرینی" مردان و زنان به مثابه‌ی اعضای مناسب جامعه‌ای اسلامی (شیعی) برگزیدند. به نظر برخی، جامعه‌ی اسلامی آرمانی، جامعه‌ی قرن هفتم بود. بخش‌های اقتدارگرای نخبگان حاکم هنوز هم تا حد زیادی چنین تصور ایستایی از هویت دارند.

برعکس، سلطنت طلبان تبعیدی، که همچون سلسله‌ی پهلوی خواهان پارتی کردن هویت ایرانی‌اند، به درجات گوناگونی از مهارت، به بسط روایتی ادامه دادند که نه تنها برای ایران پیش از اسلام امتیاز خاصی قائل است

^{۷۷} نگاه کنید به متن ترجمه‌ی کامل این بیانیه در

<http://www.uruknet.info/?p=61712>

^{۷۸} نگاه کنید به متن کامل در

<http://news.gooya.com/politics/archives/2010/01/098533.php>

بلکه آن را تنها بخش "اصیل" تاریخ ایران می‌داند. به نظر آنها، بخش عمده‌ای از تاریخ ایران اسلامی، به استثنای دوران پهلوی، تاریخ ربوده شده‌ی مردمی زخم خورده است که توسط بیگانگان عرب-مسلمان از پیشرفت بازمانده‌اند، بیگانگانی که جمهوری اسلامی جدیدترین تجلی آنها به شمار می‌رود. به نظر سلطنت‌طلبان، تنها راه رهایی از این نیروی بیگانه عبارت است از پاکسازی هویت ایرانی از فرهنگ اسلامی. برای دستیابی به این هدف، سازمان رستاخیز ایران و انجمن پادشاهی ایران، بازگشت به "خویشتن اصیل باستانی" را تجویز می‌کنند، در حالی که همایون طرفدار آفرینش هویتی جدید بر اساس الگوی عصر روشنگری از فرد است.

هیچ‌یک از این دو روایت، به رغم ادعای فراگیری و جهانشمولی، هویتی را نمی‌سازد که به اکثر ایرانیان اجازه دهد که شهروندان واقعی و تمام‌عیار این کشور باشند. در روایت جنبش سبز می‌توان نوع دیگری از شکل‌گیری هویت ملی را دید، هویتی که از تنوع همه‌ی ایرانیان آگاه است و آن را محترم می‌شمارد، و تعداد هرچه بیشتری از مردم را به عنوان اعضای برابر ملت دربرمی‌گیرد. گفتمان جنبش سبز را فعالان و روشنفکرانی تدوین می‌کنند که از بطن انقلاب برخاسته‌اند اما سرانجام بر اثر بسیاری از زیاده‌روی‌های انحصارطلبانه و اقتدارگرایانه‌اش سرخورده شدند. این تجربه‌ی پیچیده‌ی رهبران جنبش سبز یکی از عواملی است که باعث شده روایت آنها سیال و پویا باشد، و در نتیجه، نیروهای اجتماعی قدیمی و جدید را دربرگیرد.

برگردان: عرفان ثابتی